



کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ و انقلاب اسلامی ایران

کودتای مزبور اولاً به سیاست سنتی موازنه و بی‌طرفی ایران خاتمه داد و کشور ما را به بلوک غرب وابسته ساخت و با این کار خود دشمنی‌های زیادی را برانگیخت بی‌آن که نفعی از آن عاید گردد. ثانیاً ۲۵ سال دیگر به سلسله پهلوی مجال حکومت داد و کارتل بین‌المللی نفت را قادر ساخت که در این دوره بیش از ۲۴ میلیارد بشکه نفت را به بهای ناچیز صادر کند (۱). در فاصله سال‌های ۱۹۵۴ و ۱۹۶۰ میانگین بهای اعلام شده هر بشکه نفت خام ایران ۱/۸۵ دلار و از ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۱ فقط ۱/۸۰ دلار

۲۵ سال طول کشید تا پاسخ اساسی به اقدام آمریکا و انگلستان در به سقوط کشاندن دولت ملی دکتر مصدق داده شود و عوارض آن اقدام را که در زمینه‌های مختلف ایران پیاده شده بود، از بین ببرد. تعدادی از جامعه‌شناسان و تاریخ‌نگاران بر این عقیده‌اند که انقلاب اسلامی ایران واکنش همه‌جانبه به کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ بود که شاه را به حکومت بازگرداند و زمینه حاکمیت دیکتاتوری ۲۵ ساله را فراهم کرد و ایران را با تمام سرمایه‌هایش تقدیم غرب نمود.

خاورمیانه به تهران و اطاعت بی‌چون و چرا از سیاست خارجی آمریکا خواهد توانست پشتوانه محکمی برای رژیم خود فراهم و ادامه حیات آن را تضمین نماید، غافل از آنکه تاریخ نشان داده است که رژیم‌های خودکامه‌ای که پایگاه مردمی ندارند و به خواسته‌های ملتشان اعتنایی نمی‌کنند، هیچگاه قابل دوام نبوده و دیر یا زود محکوم به فنا هستند (۱). یکی از جنبه‌های منفی سیاست خارجی شاه که طبیعتاً به دستور آمریکا اجرا شد، روابط پنهانی و صمیمانه با اسرائیل و به ویژه فروش نفت به آن کشور بود و این اقدام در شرایطی بود که کلیه کشورهای عربی اسرائیل را تحریم نفتی کرده بودند. این اقدام شاه باعث ایجاد گودالی عمیق بین ایران و قاطبه کشورهای عربی و اسلامی و جهان سوم شده بود به طوری که بعضی از تندروهای عرب ایران را به اسرائیل بزرگ تشبیه می‌کردند.

مناسبات دوجانبه ایران و آمریکا بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نشان از کمک‌های سیاسی و اقتصادی آمریکا به رژیم کودتا دارد که به‌عنوان دستمزد به شاه داده می‌شد. پرداخت مبلغی در حدود ۴۵ میلیون دلار به‌عنوان کمک فوری و بلاعوض موجب تحکیم رژیم ناشی از کودتا گردید. سفر ریچارد نیکسون معاون وقت رئیس جمهوری آمریکا به ایران در آذر ۱۳۳۲ (دسامبر ۱۹۵۳) که مصادف با تظاهرات دانشجویان و کشته شدن سه تن از دانشجویان دانشگاه تهران

بود. در اوایل دهه ۱۹۷۰ هم که بهای هر بشکه نفت ۴ برابر و بیشتر شد، طبق ترتیبی که محافل اقتصادی و مالی آمریکا داده بودند، بخش عمده درآمد نفت ایران صرف خرید اسلحه می‌شد (فقط از آمریکا در فاصله ۷۷-۱۹۷۲ در حدود ۱۵ میلیارد دلار و سفارش برای سال‌های بعد ۱۲ میلیارد دلار) یا به کشورهای دیگر بذل و بخشش می‌گردید (در همین سال‌ها رقمی در حدود ۸ میلیارد دلار) و یا دستخوش حیف و میل غارتگران داخلی بود (۱).

واگذاری منابع نفت ایران به کنسرسیوم بین‌المللی به ثمن‌بخس، وابستگی ایران به بلوک غرب از طریق عضویت در پیمان بغداد- سنتوی بعدی- به سرپرستی انگلستان و امضای موافقتنامه دفاعی دوجانبه با ایالات متحده آمریکا، تبدیل ایران به ژاندارم منطقه به دنبال خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس و اجرای دکترین نیکسون، از حوادث شگرفی بود که بعد از کودتای مزبور بر ایران گذشت (۱).

شاه که پس از کودتای ۲۸ مرداد شخصاً سیاست خارجی را در دست گرفته بود گمان می‌کرد با نادیده گرفتن تاراج درآمد نفت، قرار دادن رژیم خود زیر چتر حمایت آمریکا و اقداماتی نظیر تبدیل ایران به زرادخانه سلاح‌های پیشرفته آمریکایی، استخدام ده‌ها هزار آمریکایی به‌عنوان مستشار و کارشناس رشته‌های مختلف نظامی، تلاش در انتقال مرکز عملیات سازمان جاسوسی «سیا» در

یک استثنا بر قاعده دانست، زیرا گرچه او به حزب دموکرات تعلق داشت، در سیاست خارجی از جمهوری خواهان مرتجع‌تر بود و ضمناً چنان سرش به جنگ ویتنام گرم بود که عملاً کاری به کار ایران نداشت (۳).

انتخاب جان فیتز جرالند کندی به ریاست جمهوری آمریکا در آبان ۱۳۳۹ تکان شدیدی به رژیم ایران داد. رژیم کودتا که با کمک جمهوری خواهان روی کار آمده بود، مادام که ژنرال آیزنهاور زمام امور آمریکا را در دست داشت، آسوده خاطر بود و شاه به خودش اجازه می‌داد با شوروی سر شاخ شود و حتی با آمریکا موافقت‌نامه نظامی امضا کند. به همین دلیل در جریان مبارزات انتخاباتی آمریکا شاه مبالغی از طریق اردشیر زاهدی سفیرش در واشنگتن برای هزینه‌های انتخاباتی ریچارد نیکسون رقیب کندی و دوست دیرینه‌اش پرداخته بود و کندی چون پیروز شد، اولین کاری که کرد این بود که عذر اردشیر زاهدی را از واشنگتن خواست.

کندی و حزب دموکرات که نگران اوضاع داخلی ایران بودند و خطر حزب توده و کمونیسم را در ایران جدی می‌دانستند، به شاه دستور دادند که قسمتی از هزینه‌های نظامی خود را صرف بهبود وضع اقتصادی کشور بنماید و ارتش دوپست و چهل هزار نفری خود را در یک دوره دو یا سه ساله به صد و پنجاه هزار نفر کاهش دهد. شاه به کندی قول داد هرچه آمریکایی‌ها می‌باید باشند بدون چون و چرا انجام دهد به شرط

و نیز سفر شاه به واشنگتن به منظور ابراز سپاس‌گزاری از پرزیدنت آیزنهاور و جان فاستردالس در آذر ۱۳۳۳ (دسامبر ۱۹۵۴) از جمله اقداماتی بود که برای وابستگی هرچه بیشتر رژیم به آمریکا و دریافت کمک‌های اقتصادی و نظامی بیشتر به عمل آمد. مجموع کمک‌های نظامی آمریکا به ایران که در سال‌های ۱۳۳۱-۱۳۲۸ از ۱۶/۷ میلیون دلار تجاوز نکرده بود در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۴۰ به ۴۳۶ میلیون دلار رسید (۲).

در بیست و پنج سالی که از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی بهمن ماه ۱۳۵۷ طول کشید، نه تنها سیاست خارجی ایران بلکه سیاست داخلی نیز متأثر از سیاست‌های دولت آمریکا بود. تحول اوضاع داخلی ایران بستگی به این داشت که حکومت جمهوری خواهان یا دموکرات‌ها در آمریکا بر سر کار باشند.

هر وقت جمهوری خواهان زمام امور را در دست داشتند، رژیم شاه احساس راحتی می‌کرد و به قدرت‌نمایی و خشونتش در داخل کشور می‌افزود، اما همین که دموکرات‌ها روی کار می‌آمدند، احساس خطر می‌کرد و می‌کوشید خودش را با سیاست دموکرات‌ها تطبیق دهد و در داخل کشور فضای باز سیاسی به وجود آورد. این وضع در هنگام ریاست جمهوری جان کندی در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۱ و جیمی کارتر در سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۷ به چشم می‌خورد. در این میان دوره ۵ ساله زمامداری لیندون جانسون را باید

به‌سوی حکومت فردی افزایش می‌یافت. شخصیت‌های سیاسی که جرات گفتن حقایق ناخوشایند به او را داشتند، به تدریج طرد شدند و طبقه جدیدی از افراد تکنوکرات روی کار آمد که اغلب فاقد بینش سیاسی و محبوبیت در میان مردم بودند. محبوبیت آمریکا در ایران نیز به سرعت سیر نزولی پیمود و آمریکا در نظر مردم ایران به عنوان جانشین امپریالیسم کهنه کار انگلیس و میراث‌خوار استعمار ظاهر شد (۶).

پروفسور کویلر یانگ (Pr. Cuyler/young) استاد زبان فارسی دانشگاه پرینستون در گزارشی که در ۱۷ آوریل ۱۹۶۵ (۲۸ فروردین ۱۳۴۴) به سمینار «مشکلات معاصر ایران» در دانشگاه هاروارد ارائه کرد، نوشت:

«از سال ۱۳۳۲ به بعد به استثنای ۱۵ ماهی که حکومت در دست دکتر امینی بود، شاه همواره تمام امور کشور را در اختیار خود داشت و اکنون نیز حکومت ایران مسأله‌ای است مربوط به شخص او و دیکتاتوری او. شاه با تحریف سیاست محیلانه و تزویرآمیز خود و به کمک هوش و به کار بردن مدام قدرت برای ایجاد خفقان توانسته است دشمنان خود را تقسیم کند و به جان هم بیندازد و به حکومت دیکتاتوری خود ادامه دهد. او به زور و ضمانت ساواک حکومت می‌کند و این حکومت را به دست تکنوکرات‌های جوان داده که نه محبوبیتی در میان مردم دارند و نه استقلال رأیی از خود. به رقم گزارش‌های کوتاه‌بینانه مطبوعات

آن که دست از حمایت دکتر امینی که شاه از وجود او احساس خطر می‌کرد، بردارند. کندی این تقاضا را پذیرفت و نسخه‌ای را که برای همه کشورهای جهان سوم تهیه کرده بود، به شاه داد که چند ماه بعد با سر و صدای فراوان به عنوان «انقلاب سفید» اعلام گردید و به رفراندوم گذاشته شد (۴). در این زمان سه جناح سیاسی در ایران وجود داشت: شاه و زعمای رژیم، دکتر امینی و دارودسته‌اش و بالاخره جبهه ملی و وحشت شاه از فعالیت و تظاهرات جبهه ملی و نفرتی که از دکتر امینی داشت و او را رقیب بالقوه خود می‌پنداشت، موجب گردید که در اوایل سال ۱۹۶۳ همزمان با انقلاب سفید به دوران فضای باز سیاسی نیز پایان بخشد و شخصاً اهرم‌های قدرت را در دست بگیرد.

از این رو، همه محدودیت‌های مربوط به اختیارات شاه بر طبق قانون اساسی کنار گذاشته شد و موضوع مسؤولیت قانونی شاه نیز تا اواخر سال ۱۳۵۵ (۱۹۷۷) مسکوت ماند. از این تاریخ، نخست وزیرانی بر سر کار آمدند که کمترین نفوذ و دخالتی در تعیین سیاست خارجی و حتی امور داخلی کشور نداشتند (۵). پس از قلع و غم جبهه ملی دوم و بازداشت عناصر آزادی‌خواه و برکناری دکتر امینی، پیروزی شاه قطعی می‌نمود. دولت آمریکا نیز با رضامندی از تحولی که در ایران روی داده بود، بیش از پیش شاه را به‌عنوان دیکتاتور مصلح مورد حمایت قرار داد. هرچه بر قدرت شاه افزوده می‌شد، گرایش او

خارجی، حکومت دیکتاتوری او عمیقاً مورد نفرت مردم است. رژیم شاه در میان طبقه تحصیل کرده و روشنفکر هم پایگاهی ندارد و از نظر بسیاری از آنان مشروعیت رژیم پس از حوادث سال ۱۳۳۲ (کودتای ۲۸ مرداد) مورد تردید است. این مخالفت به طور عمیق و شدید ضد آمریکایی است، زیرا همه مردم ایران متقاعد شده‌اند که پشتیبان و ضامن دیکتاتوری شاه، آمریکایی‌ها هستند. خلاصی از این وضع چاره‌ای ندارد جز شکافی عمیق با این رژیم ولو این که با اعمال زور باشد. من ادعا نمی‌کنم که روزهای حکومت شاه به سر رسیده است، زیرا اغلب بخت با او یاری کرده است، اما می‌توان به درستی گفت که سال‌های او به شمارش افتاده است. یک قیام یا یک تصادم برای واژگون کردن این حکومت اجتناب‌ناپذیر است. شاید زمان خونریزی و حمله زد و خورد و اغتشاش در ایران چندان دور نباشد، اما این واقعیت را نمی‌توان منکر شد که تندروان چپ و راست دارند در ایران با هم متحد می‌شوند و نتیجه هرچه باشد، به نفع آمریکا نخواهد بود. بنابراین، باید برنامه و روش ما در ایران تغییر یابد (۷)»

سال‌های پس از کودتا و حمایت‌های بی‌چون و چرای آمریکا و انگلیس از شاه، اعتماد به نفس زیادی در او ایجاد کرده بود به طوری که به مرور زمان تبدیل به یک دیکتاتور مالیکولیایی شده بود. شاه در مصاحبه با اوربانا فالاجی خبرنگار

برجسته ایتالیایی می‌گوید امام زمان مرا نجات داد. فالاجی مطلب را این گونه ذکر می‌کند، شاه گفت:

«برای من حادثه‌ای پیش آمد. من روی صخره‌ای افتادم و امام زمان مرا نجات داد. او خودش را بین من و صخره حائل کرد. می‌دانم چون او را دیدم، او را به رای‌العین دیدم، نه در رویا، حقیقت مطلق. آیا متوجه منظوم می‌شوید؟ من تنها کسی بودم که او را دیدم... هیچکس دیگر نمی‌توانست او را ببیند غیر از من. اوه، متأسفم که شما آن را درک نمی‌کنید (۸)»

شاپور بختیار آخرین نخست وزیر دوران شاه در مورد خصایص اخلاقی محمدرضا پهلوی چنین می‌گوید:

«سواد و فرهنگ دیگران باعث خلق تنگی او می‌شد! تا جایی که به کسانی که به ملاقاتش می‌رفتند، توصیه می‌شد اگر به زبان فرانسه با او حرف می‌زنید، عمداً چند غلط دستوری در حرف بگنجانید که حسادت او تحریک نشود! با گذشت زمان [به جایی رسیده بود که] تحمل هیچ گونه برتری دیگران را نداشت (۹)»

بر اثر مرور زمان و احساس قدرت بیشتر شاه به جایی رسیده بود که کل مملکت را متعلق به خود می‌دانست.

اسدالله علم نخست وزیر و وزیر دربار شاه در خاطرات خود می‌نویسد:

«وقتی سند کاخ کیش را به شاه تقدیم کردم- که آن را به نام او نام‌گذاری کرده

بودند- آن را به صورتم پرت کرد و گفت: «چرا می‌خواهی مرا صاحب یک تکه زمین ناقابل بکنی؟ بی آن که بخواهم ادعای مالکیت خصوصی قطعه زمینی را بکنم، تمام این مملکت به من تعلق دارد. همه چیز در اختیار یک رهبر قدرتمند است و اما در مورد خودم، سند و این قبیل اوراق بی‌اهمیت چیزی بر من نمی‌افزاید (۱۰)».

این احساس شاه که خود را مالک سرزمین ایران و همه معادن و ذخایر و سرمایه‌ها و منابع کشور می‌دانست، در گفته اردشیر زاهدی به خوبی نمایان می‌شود. اردشیر زاهدی وزیر خارجه و سفیر در آمریکا و از نزدیک‌ترین افراد به شاه و داماد او، درباره میزان ثروتی که شاه موفق به انتقال آن‌ها به خارج از کشور شد، چنین می‌نویسد: «دادستان تهران در زمان شریف امامی، فهرست دقیقی از افرادی که پول‌هایی را به شکل ارز خارج کرده بودند، استخراج کرد. در میان این فهرست شخص اعلیحضرت تا آن زمان ۳۱ میلیارد دلار از کشور خارج کرده بود (۱۱)».

محمد رضا پهلوی غرور و استبداد را به جایی رسانده بود که می‌گفت «برای انجام کارها در ایران نیاز به مشورت با دیگران نیست. هیچکس حق ندارد در تصمیمات ما دخالت نماید و در مقابل ما قد علم کند. در این کشور، این منم که حرف آخر را می‌زنم. واقعیتی که فکر می‌کنم بیشتر مردم با خوشحالی می‌پذیرند... اگر وزیریم دستورات را بی‌درنگ و بدون تاخیر انجام می‌دهند، فقط

بدین علت است که متقاعد شده‌اند هرچه من می‌گویم درست است (۱۲)».

این روحیه و ویژگی‌های شاه در ۲۵ سال آخر حکومت در صحنه اجتماعی باعث ایجاد فضای بسته و دیکتاتوری کامل در صحنه سیاسی ایران شد. تمامی احزاب سیاسی منحل شدند و کوچک‌ترین اظهار نظر سیاسی و حتی مذهبی باعث دستگیری، زندان و شکنجه می‌شد. به طوری که تعداد زندانیان سیاسی در زمان شاه به بالاترین حد خود رسید. ساواک، سازمان مخوف امنیتی روزگار مردم را سیاه کرده بود.

اقدام شاه در انحلال دو حزب فرمایشی ایران نوین و مردم و تاسیس حزب رستاخیز ناشی از همان روحیه دیکتاتوری و توهم قدرت بود که کوچک‌ترین منطق و عقلانیت در پس آن وجود نداشت.

شاه پس از تشکیل حزب رستاخیز اعلام کرد که تمام مردم باید عضو این حزب شوند و هرکس که علاقه به این کار ندارد، گذرنامه بگیرد و از ایران خارج شود.

این اقدام شاه که باعث تشکیل حکومت تک حزبی می‌شد، حتی با نظریات قبلی او که کشورهای کمونیستی را به تک حزبی بودن و دیکتاتوری متهم می‌کرد، مغایر بود و در نهایت، مشخص نشد دلیل این اقدام او که حتی به ضرر خودش نیز بود، بر پایه چه نگاهی اتخاذ شد. تنها پاسخی که در این زمینه وجود دارد، همان خلق و خوی دیکتاتوری است که حتی خود دیکتاتور را به نابودی می‌کشاند.

بی‌درنگ و بدون تاخیر انجام می‌دهند، فقط

کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ در زمینه‌های مختلف از جمله سیاست داخلی و خارجی در حد امکان مورد بررسی قرار گرفت. طبیعی است که این نوع حکومت جز ایجاد نارضایتی و از دست دادن پایگاه مردمی نتیجه‌ای در پی ندارد و اکثریت قریب به اتفاق مردم را در مخالفت با رژیم قرار می‌دهد تا جایی که خواستار سرنگونی آن می‌شوند.

هنر امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ایران این بود که از این نارضایتی مردم به بهترین وجه استفاده کرد و همگان را در انجام تظاهرات و ابراز مخالفت به صحنه آورد و انقلابی مردمی و مسالمت‌آمیز را رهبری کرد.

نکته مهم این است که همراهی مردم با امام خمینی نیز حدود ۱۵ سال به درازا کشید و در این مدت امام با کمک انقلابیون، دانشگاهیان، روحانیون و مبارزین توانست اکثریت مردم را که در ابتدای انقلاب و در سال‌های ۱۳۳۲ به بعد به‌طور کامل همراه نبودند، به صحنه انقلاب آورد و قوی‌ترین رژیم نظامی منطقه را که مورد حمایت ابرقدرت‌ها بود، به شکست بکشاند.

در گذشته به این نکته اشاره کرده‌ام که دانشمندان علوم سیاسی معتقد هستند که هر انقلاب دو رهبر دارد: رهبر منفی و رهبر مثبت. آنان بر این عقیده می‌باشند که رهبر منفی نقش بیشتری در وقوع انقلاب دارد تا رهبر مثبت، زیرا او هست که با اقدامات منفی خود زمینه را برای انقلاب فراهم می‌کند و رهبر مثبت به خوبی از این زمینه‌ها استفاده می‌کند. رهبر منفی انقلاب

علی‌رغم این خشونت و استبداد در داخل کشور، شاه در سیاست خارجی بسیار نرم و فرمانبر بود و تمام دستورات آمریکا و انگلیس را مو به مو اجرا می‌کرد. جدا شدن بحرین از ایران که عنوان استان چهاردهم را داشت، نمونه بارز این تسلیم در برابر انگلیس بود. در این زمینه چنین می‌خوانیم:

کنفرانس مطبوعاتی دهلی‌نو، در ۱۴ دی ۱۳۴۷، اتفاقی بود که همه را غافلگیر کرد. شاه ایران که تا چند روز قبل از آن به حق حاکمیت کشورش بر جزیره بحرین پافشاری می‌کرد، از «حق رای مردم بحرین» گفت: «چنانچه مردم بحرین علاقمند به الحاق به کشور من نباشند، ایران ادعای ارضی خود را نسبت به این جزیره پس خواهد گرفت... ایران به اراده و خواست مردم بحرین، در صورتی که مورد تایید بین‌المللی نیز واقع شود، احترام خواهد گذاشت.» این پاس گل طلائی باعث شد، انگلیسی‌ها با نظرسنجی از برخی شیوخ منطقه بحرین - نه همه مردم - و جا زدن آن به عنوان همه‌پرسی، رای موافق شورای امنیت برای جدایی این جزیره استراتژیک را بگیرند (۱۳).

در اینجا از ذکر فساد اخلاقی شاه که ویژگی افراد مستبد است، خودداری می‌کنم و عزیزان را به منبع ذکر شده در منابع آخر مقاله ارجاع می‌دهم. در این شماره از روزنامه مطالب عجیبی با ذکر سند و مدرک از فساد اخلاقی و جنسی شاه ذکر شده که این حقیر از درج آن‌ها در این مقاله خودداری می‌کنم.

ویژگی حکومت ۲۵ ساله شاه پس از

گذشته و در بهمن ماه در نشریه رازی درج شده است، به‌طور کامل ذکر شده که از تکرار آن در اینجا خودداری می‌گردد.
دکتر سیدمحمد صدر

اسلامی ایران محمدرضا پهلوی و رهبر مثبت آن امام خمینی بود.
شرح انقلاب اسلامی و رهبری امام در تعداد زیادی از مقالات که در سال‌های

منابع

۱. هوشنگ مهدوی ع. تاریخ روابط خارجی ایران، از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی اول. چاپ سوم. تهران: انتشارات امیرکبیر؛ ۱۳۶۸: ۱-۳.
۲. همان، ص ۱۴۹
۳. همان، ص ۱۵۱
۴. همان، ص ۱۶۵
۵. همان، ص ۱۶۶
۶. همان، ص ۱۶۷
۷. همان، ص ۱۶۸-۱۶۷
۸. روزنامه همشهری ۱۲ بهمن ۱۴۰۱ به نقل از مصاحبه با تاریخ سازان جهان، اورینا فالچی، انتشارات جاویدان، ج ۲. ص ۲۹۲
۹. همان، به نقل از یکرنگی، شاپور بختیار، ترجمه مهشید امیرشاهی، ص ۵۸
۱۰. همان، به نقل از سقوط شاه، فریدون هویدا، ص ۱۵۶
۱۱. همان، به نقل از ۲۵ سال در کنار پادشاه، اردشیر زاهدی، ص ۳۱۳
۱۲. همان، به نقل از «ناکارآمدی نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب» علیرضا ازغندی، چاپ اول، نشر قومس، ص ۱۱۶
۱۳. همان، به نقل از «روابط خارجی ایران (۱۳۵۷ - ۱۳۳۰)» علیرضا ازغندی، نشر قومس، ص ۳۹۴